

# زمینه‌ها و سرانجام انسان‌بیشی

معتقد به یگانگی روح و جسم‌اند. اسرار ازل را نه تو دانی و نه من این حل معمما نه تو خوانی و نه من هست در پس پرده گفت‌وگویی من و تو

چون پرده برافت نه تو مانی و نه من افزون بر این باورها و نظریات دینی، فلسفی و آئینی، افسانه‌های مردمی و اسطوره‌های بسیار پرجاذبه با طی کردن مراحل شکلی و ساختارهای متنوع در تمدن‌های گوناگون به‌وجود آمده که نمایش باور به تقدم ذهن یا شعور بر جسم [بخوانید اصالت ایده (ایدئالیسم) در برابر ماتریالیسم (اصالت ماده)] است: نه اینکه سازندگان اسطوره‌ها و هنرمندان و جز آن‌ها، هنر و ادبیات ایده‌آلیستی را با عطف توجه به مفهوم عرفانی و فلسفی آن خلق کرده باشند. بلکه از آنجا که هنر و ادبیات، به‌ویژه هنر و ادبیات عامیانه از ناخودآگاه سرچشمه می‌گیرد و تمام توده‌ها در زیرساخت آن سهیم هستند. اراده آگاهی در پشت آن وجود ندارد. به این ترتیب تاریخ تمدن حاکی از نیاز ذهنی یا روحی بشر به باورهای فرامادی است.

افسانه‌های هزارویک‌شب، علی‌بابا و چهل دزد بغداد، چراغ جادوی علاءالدین، سندباد بحری، امیراسلان نامدار و فرخ‌لقای خالدار، قالیچه حضرت سلیمان، داستان‌های شمس وزیر و قمر وزیر؛ یکی خوب و خیر و دیگری شر و شیطانی، هر دو با حلول در جسمی حیوانی یا جز آن و عملیات حیرت‌انگیز سعی می‌کنند در رقابت برای رسیدن به هدف خود بر دیگری پیروز شود و حریف را از میدان به در کند. گاهی قمروزیر به‌صورت یک سنگ سفید ظاهر می‌شود و شمس وزیر به‌صورت یک سنگ سیاه درنده. در ابتدای مبارزه، قمر وزیر نمی‌داند که این سنگ سیاه شمس وزیر است، ولی با تکرار حادثه او را به‌جا می‌آورد و ضد حمله می‌زند. گاهی مار می‌شود و بعد از تکرار وقایع و حوادثی شمس وزیر می‌فهمد که قمروزیر از همان حربه جادویی استفاده کرده و به‌صورت پلنگی، ببری یا مار خطرناکی درآمده است. این همه در ابتدای پیدایش که فیلم و عکس وجود نداشته به‌صورت نقش و نگار و نظم و نثر خلق شده و سینه‌به‌سینه، نسل‌به‌نسل منتقل می‌شده. به‌خاطر می‌آورم در دوره کودکی‌ام در دهه ۲۰ شمسی دوره گرد‌ها با دستگامی روی کولشان که به آن «شهر فرنگ» می‌گفتند، آن نقش و نگارها را به‌صورت پرده‌های رنگی زیبا و شفاف با دریافت ده شاهی یا یک ریال به‌جهت نشان می‌دادند. بعدها به‌صورت فیلم درآمد و در دهه دوم زندگی‌ام، آن‌ها را در سینماهای شمال شهر تهران آن موقع، میدان حسن‌آباد و میدان فوزیه (امام حسین) و لاله‌زار دیده بودم. شاید اولین نسل فیلم فارسی (فیلمفارسی) حکایت شنیداری-دیداری (اودیو و یوتول) همین داستان‌های بسیار جذاب برای توده‌ها بوده که پیش از درآمدن به سینما در نقالی‌های قهوه‌خانه‌ای و دور کرسی‌های جمع‌های خانوادگی کسالت شب‌های زمستانی طولانی کودک و بزرگ را برطرف می‌کرد و آن‌ها را سرگرم و در خوابی عمیق فرومی‌برد تا آزادانه هرچه می‌خواهند در رؤیا به آن بیافند و به‌نوبه خود در سلسله آفرینش هنر و ادبیات عامیانه (بخوانید فولکلور) سهمی داشته باشند. حالا نوجوانانی که کارتون‌های ژاپنی و چینی و جز آن‌ها و داستان‌های تخیلی دوران مدرن را با همین نام‌ها و نام‌های دیگر می‌بیند، نمی‌داند منشأ این فیلم‌ها و داستان‌ها کجاست، از کجا الهام یا وام گرفته شده‌اند. چیزی که در بحث فعلی ما اهمیتی ندارد. آنچه مهم است گرایش بشریت از هر تمدنی در تمام ادوار تاریخی به این خیال‌پردازی‌هاست. شاید برای کسانی که اطلاع ندارند بلد نیست بدانند که ترجمه داستان هزارویک‌شب به زبان‌های مختلف، جزو پرفروش‌ترین کتاب‌های دنیاست. اصل مهم همین نیاز به حذف زمان و مکان و رها شدن از قید آن است: بی‌زمانی، بی‌مکانی و بی‌وزنی که اخیراً در ادبیات و هنر پست‌مدرن با پیدایش انواع زمان غیرخطی و سیال ذهن رواج زیادی پیدا کرده است.

کلیدواژه‌ها: جسم و روح، روح باوری، اسطوره و افسانه، عرفان، جاودانگی، تزار یختگی انسانی، توان‌افزایی، شیطان، آزادی، سرزمین‌زدایی.

## روح و جسم

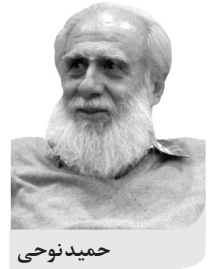
نمی‌دانم چرا اندیشه یا نظر به دوگانگی هستی و به‌طور خاص دوگانگی هستی انسان در اندیشه فلسفی غرب را «دوگانگی کارترین» (دوگانگی دکارتی) می‌نامند و به دکارت نسبت می‌دهند، درحالی‌که مستندات تاریخی نشان می‌دهد این اندیشه یا بهتر است بگویم خیال‌پردازی، قدمتی به‌اندازه هستی انسانی دارد. در اساطیر، به‌ویژه روایات دینی و متون مقدس، این دوگانگی یکی از ارکان اندیشه و فرهنگ دینی و عرفانی است: در این متون خداوند انسان را از گل (و به‌شکل خود) ساخت و سپس از روح خود در آن دمید و...

هنر و ادبیات تمام جوامع از جوامع ابتدایی که درون‌مایه‌های کوچکی از آن در تمام قاره‌ها هنوز به حیات خود ادامه می‌دهند تا عالی‌ترین مراحل صنعت و تمدن در امریکا حاکی از همین باورهاست. در فلسفه نیز چنین است.

در آیین‌های کهن جادویی و در مراسم و مناسک دفع شر و آفات از جان آدمی و حیوانات و زراعت و طبیعت و همه چیز، اندیشه دوگانگی وجود دارد تا جایی که انیمیسیم (روح داشتن همه اشیا) از ریشه‌دارترین باورهای بشر است. باوری که هنوز در میان تمام اقوام و ملت‌ها و پیروان ادیان گوناگون حتی بی‌دینان وجود دارد. افزون بر این، تصور موجود فراجسمانی (بدون وزن و اندازه) همچون اجنه و پریان نیز همواره وجود داشته تا جایی که برای آن‌ها جنس و نوع و پیر و جوان و خیر و شر نیز قائل شده‌اند.

یکی از باورهای خلسه‌آور و پرجاذبه تاریخ اندیشه، پردازش فلسفی (بخوانید تلقی یا به‌قولی خیال متصل به عقل) این باور متافیزیکی است. دست‌کم در مراحل از تاریخ فرهنگ و فلسفه، واژه متافیزیک به همین معنا یعنی جهان ماورای ماده (جسم) به کار می‌رفته است. بعضی از عرفای دوگانه باور نیز هبوط را به‌معنای تنزل از دنیای بهشتی عالی و پاک و سبک، به دنیای «کثیف» (جسم و سنگین) خاکی می‌دانند و رجعت (معاد) را رها شدن از جسمانیت سنگین و دست و پاگیر و ورود به عالم اثیری و کبریایی - دست‌کم برای رستگاران - می‌دانند. جسم، وزنه و بار مزاحمی است که لاجرم برای زیست در این جهان مادون و پست به‌عنوان مرکب روح، عنصری ضروری و گریزناپذیر و در عین حال گذراست. جسم مادی اسارت است. غل و زنجیری است که روح همواره در آرزوی رهایی از آن است.

بازتاب این باور (بخوانید تمایل) موجب پیدایش انواع نظریه‌ها و عقاید درباره جاودانگی روح و سرنوشت انسان پس از مرگ شده: از تناسخ گرفته تا انواع اشکال خلود و زندگی پس از مرگ. در باور به تناسخ، این امید وجود دارد که با انجام اعمال نیک و تقدیم جسم در راه نیک، سلسله بی‌پایان حلول روح در جسمی دیگر که می‌تواند غیرانسان نیز باشد (سامسارا در مکاتب هندو) بالاخره پایان یابد و انسان رستگار شود. در عرفان اسلامی، زندگی آن‌جهانی یا معاد و خلود به‌صورت انواع معاد روحانی تا انواع معاد جسمانی و سلسله مراتب هر یک با واژگانی همچون عالم هور و قلیا، جسم پرزخی، عالم واسط و با عبور از آسمان‌ها (اقالیم) هفت گانه و هشت گانه نظر به‌پردازی شده تا جایی که در بعضی موارد پیروان یک نحله قائلان به نحله دیگر را تکفیر کرده‌اند. ناگفته نماند که همواره طیفی از اندیشمندان و فلاسفه بدبین با نگاه‌های تردید‌آمیز و اصحاب شک نیز وجود داشته‌اند. همچون ابوالعلاء معری و خیام که به گروه لادریون (آن‌ها که نمی‌دانند) مشهور شده‌اند و همچنین عرفایی که



حمید نوحی

در عرفان عملی خودمان، گزارش‌های طی الارض و سفر در زمان عرفا و خلع بدن و همچنین طیف گسترده اعمال خارق‌العاده یوگی‌ها و زهاد، دراویش و صوفیان هندی و ایرانی، حاکی از این گرایش به رها شدن از بار سنگین جسم و ماده است.

## نیاز به جاودانگی

ناگفته پیداست که این همه و این حجم از باورهای متنوع و نظریه‌پردازی‌های متعدد یا از حقیقتی پنهان از حواس بشر خبر می‌دهد. یا از نیاز به جاودانگی، یا از رضای کنجکاوی ذاتی بشر و دسترسی به تمام ابعاد هستی.

در این میان، نظریه روان‌شناختی مبتنی بر تمایل انسان به کسب قدرت است: توانایی و قدرت هرچه بیشتر و لایزال. نوعی خداگونگی، خدای خیالی انسان، یا خدای انسان‌ساخت، نوعی انسان برتر، مقتدر و فناپذیر.

اکنون با پیدایش امکانات دیجیتالی در فضای مجازی و به‌ویژه چشم‌انداز پیشرفت‌های محیرالعقول در پیوند اعضا و هم‌افزایی مصنوعی افزایش قدرت اعضای بدن به کمک تکنیک «های‌تک» (پیشرفته) از جمله نانوتکنولوژی و هوش مصنوعی و حس‌گرها و محرک‌های دیجیتالی که به اندازه و ابعاد کوچک‌تر از یک ذره ماش و عدس در جاهای مختلف بدن کاشته می‌شود و می‌تواند موجب تقویت و افزایش کارایی و قدرت مافوق طبیعی اعضای بدن شود. گویی زمان کوتاهی لازم است تا بشر به آرزوی دیرین خود دست یابد. گویی دیگر چیزی به تسخیر آسمان‌ها و کرات و تفوق بشر بر تمام طبیعت باقی نمانده. همچون گذشته‌ها؟

آیا این همان تصور کودکانه ابتدای دوران مدرن نیست که اصطلاح معروف «یک قدم باقی مانده، فقط یک قدم دیگر» در متون اندیشه و فلسفه از آن سربرآورد و اکنون معلوم شده چیزی بیش از یک خیال باطل نبوده. خیالی که پیامدهای بسیار فاجعه‌باری برای بشر نادان «ظلم و جهول» دربرداشت. چرا؟ چون در واقع خودمحوری و تکبری را به‌وجود آورد که رابطه انسان و طبیعت، رابطه انسان و محیط و تاریخ گسسته شد. نمی‌خواهم رویکردهای سنت‌پرستان و اهل کلیسا را تأیید کنم. آن سنت‌پرستی در هر حال شکسته می‌شد. مدرنیته دستاوردهای خوب زیادی برای بشریت داشت. اندیشه‌ها و باورهای کهن در تقابل با واقعیات تاریخ انسان به بن‌بست رسیده بود، کلیسا و مذهب در برابر نهادهای خرد این جهانی به‌طور گریزناپذیری تاب مقاومت نیاورد. خدا از آسمان به زمین آمد، اما از آنجا که طبیعت حرکت و پیشرفت و رشد بشر نه در تعادل بلکه، در حرکت‌های افراطی و تفریطی «اعوجاجی»<sup>۲</sup> است، نه به خط مستقیم بلکه پیچیده و پرخم و چم. از این طرف بام به آن طرف بام افتاد. در برابر سنت‌پرستی به سنت‌ستیزی درآمد. از پرستش ارباب مذهب به پرستش ارباب علم روی آورد. از معبدی به معبد دیگر روی آورد. ارباب فلسفه و هنر و علم و خدایانشان جایگزین ارباب مذاهب شدند. از پرستش ماوراءالطبیعه به پرستش علمانیت<sup>۳</sup> روی آورد. از ستایش روح به ستایش بدن و از پرستش معنی به پرستش ماده، از متافیزیک به فیزیک روی آورد. اندیشمندان و فلاسفه دوران فرامردن توجه بازتاب‌های منفی این افق‌های

معنایی (پارادایم‌ها) در جامعه و سیاست و به‌ویژه نسبت به طبیعت شدند. آسیب‌هایی که در مظاهر زندگی اجتماعی بشر از جمله در فضای مصنوعی، معماری، آمایش سرزمین، شهرنشینی و شهرسازی و هنر به‌خوبی قابل مشاهده بود. از نیمه اول قرن بیستم میلادی آهسته‌آهسته نقد اندیشه‌های دوران مدرن (مدرنیته) به‌عنوان چارچوب مکتب فکری و ایدئولوژیک که در نظریات فیلسوفان پیش از آن آغاز شده بود، شکل گرفت. بازگشت به طبیعت و کائنات و همزیستی با آنکه انسان خود جزئی از آن محسوب می‌شد و دستور کار جنبش‌های روشنفکری و دانشگاہیان قرار گرفت، اما حکومت‌ها که نمایندگان نهادهای قدرت های اقتصادی و اجتماعی بودند در برابر این بازگشت صف‌آرایی کردند. صف‌آرایی که تاکنون همچنان

مانع تصویب و به اجرا درآمدن ابتکارات زیست‌محیطی به‌نحو مطلوب شده و به‌رغم فشار افکار عمومی همچنان همایش‌های جهانی به بهانه‌های مختلف فلج یا بی‌ثمر می‌شود. اکنون تضاد منافع توده‌ها با منافع اقلیت قدرتمند و صاحبان ثروت به‌خوبی خود را در میدان‌های مختلف نشان داده است. تا جایی که بحران و آسیب‌های وارده به چهار عنصر اساسی طبیعت: آب، زمین، هوا و خورشید، یادآور چهار عنصر اربعه آئینی آب، باد، آتش و خاک به مرزهای بحران رسید.

اکنون درحالی که آسیب‌شناسی فخرفروشی بشر در برابر طبیعت و تکبر علمی در برابر جهل و «دانای کل» در برابر «نمی‌دانم» از طرف اندیشمندان و متفکران علوم انسانی در میانه راه است و هنوز راه‌حل‌های جبرانی و به‌سازی محیطی نهادینه نشده

ترفند دیگری از همان جنس مدرنیته در راه است: این بار تراریختگی انسانی<sup>۴</sup> در حال از راه رسیدن است. در نوشتار قبلی با عنوان «برخ» به خطرات سیاسی و نظامی مضاعف آن برای «جهان ضعیف»<sup>۵</sup> به‌ویژه کشورهای منطقه خاورمیانه اشاره کردم. اکنون در این نوشتار می‌خواهم نگاهی جامع‌تر به‌ویژه از نگاه میشل بن‌سایق،<sup>۶</sup> فیلسوف و روان‌کاو مشهور فرانسوی، آن چالش بیندازم.

## عمق فاجعه پیش‌رو

برای روشن شدن عمق فاجعه پیش‌رو لازم است نگاهی به گذشته و حال ابداعات و اختراعات بشر و انقلاب‌های بزرگ تمدنی در گذشته بیندازیم. نزد زیست-عصب مردم‌شناسان، انقلاب دیجیتالی، سومین انقلاب بزرگ انسان‌شناختی<sup>۷</sup> پس از دو انقلاب زبان و خط به حساب می‌آید که به لحاظ ماهوی و تغییر و تحولی که در وضعیت انسان به وجود آورده و بیش از این هم خواهد آورد، از آن دو به مراتب مهم‌تر و دگرگون‌کننده‌تر است. در واقع در این انقلاب پیش‌رو که تازه اول کار آن است، هستی خاص و از پیش

موجود انسان در معرض دگرگونی قرار خواهد گرفت. بسیاری از متفکرین گمان می‌کنند که در این انقلاب تمامیت انسانی «بماهو انسان» و شان آدمی گونه‌اش مورد تهدید واقع خواهد شد. انقلابی که در فراکش آن حیثیت و ویژگی‌های نوعی بشر محو می‌شود. شاید بهتر است بگوییم در معرض استحاله واقع می‌شود. از حالی به حال دیگر در خواهد آمد؛ اما آن حال چگونه خواهد بود؟

در انقلاب اول، با پیدایش زبان، انتقال اطلاعات، تجربه و ادراک به‌نحو بسیار زیادی از لحاظ کمی توسعه یافت. در این فراکش شناخت غیرمستقیم و انتزاعی از محیط طبیعی، انسان و کائنات، به‌واسطه زبان، جایگزین شناخت بلاواسطه و مستقیم شد. زبان همچون یک مُبَدِّل، یا واسطه نشانه‌های انتزاعی را جایگزین تماس مستقیم از طریق حواس پنج‌گانه کرد. زبان حائلی شد میان انسان و جهان. پیش از آن ۷ درصد شناخت حیوان (شامل انسان) از طریق ارتباط آوایی بود. در حیوان همین وضعیت ادامه یافت اما در انسان به‌واسطه پیدایش رمزهای استعاری زبان، میزان شناخت غیرمستقیم (بخوانید اکتسابی) افزایش یافت. به‌طوری‌که گفته می‌شود نسبت شناخت شهودی-

حسی و عاطفی، به نفع شناخت اکتسابی ۴۰ درصد کاهش یافت. پس از پیدایش زبان حجم و کمیت آگاهی بشر بالا رفت، اما کیفیت حسی آن کاهش یافت. شاید از همین رو بود که گفت‌وگو و تعامل با طبیعت و عوالم فوق طبیعی و الهامات و کشف و شهود بسیار کاهش یافت.<sup>۸</sup> با انقلاب نوشتاری (پیدایش خط) سهم آگاهی انتزاعی و غیرمستقیم تا ۸۰ درصد افزایش یافت. این سهم در انقلاب دیجیتالی در حال عبور از ۹۰ درصد است. در واقع به تدریج انسان از بستر مادی، فرهنگی (بخوانید معنوی) و سرزمینی خود جدا می‌شود به‌طوری‌که بعضی از پژوهشگران غربی از آن به «کنده شدن از زمین»<sup>۹</sup> و (وطن به مفهوم هایدگری آن) یا «سرزمین‌زدایی» تعبیر می‌کنند. واژه‌ای که ناخودآگاه مرا به یاد مفهوم «هبوط» در متون مقدس و بریده شدن از نیستان در عرفان مولانا رهنمون شد:

بشنو این نی چون شکایت می‌کند  
از جدایی‌ها حکایت می‌کند  
کز نیستان تا مرا بریده‌اند  
از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند  
سینه‌خواهم شرحه شرحه از فراق  
تا بگویم شرح درد اشتیاق  
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش  
باز جوید روزگار وصل خویش  
(مولانا)

سرگردانی و دربه‌دوری در نتیجه نافرمانی. نافرمانی از چه چیزی؟ از طبیعت و وضعیت مقرر (داده‌شده از پیش

”  
**آیا این همان تصور  
کودکانه ابتدای دوران  
مدرن نیست که  
اصطلاح معروف «یک  
قدم باقی مانده، فقط  
یک قدم دیگر» در متون  
اندیشه و فلسفه از آن  
سربرآورد و اکنون معلوم  
شده چیزی بیش از  
یک خیال باطل نبوده.  
خیالی که پیامدهای  
بسیار فاجعه‌باری برای  
بشر نادان «ظلم و  
جهول» در برداشت**

همچون «نصیب و قسمت»). امتناع از آسایش گیاهی - بهشتی ناشی از نارضایتی از وضعیت استحقاقی طبیعی، ناشی از زیاده‌خواهی، عبور از مرز غریزه و ورود به وضعیت اراده آزاد. در واقع گرایش به «شیطانی» کردن که با نظر داشت مهلتی که خداوند به شیطان داد و در پاسخ او گفت «من چیزی را می‌دانم که تو نمی‌دانی» نمی‌تواند یکسره و در نهایت بدفروخت باشد. حافظ ادامه این نافرمانی را چنین روایت می‌کند.

«پدرم روضه رضوان بدو گندم بفروخت ناخلف باشم اگر من به جو بی فروشم»

می‌توان گفت شاید خداوند مسیر تکامل انسان را در آزادی حتی آزادی ارتکاب خلاف (شیطانی کردن) قرار داده: مرز فراق انسان و حیوان. بیش از این نمی‌توان از مفهوم فرمان‌بری غریزی بهشتی (بخوانید حیوانی) و نافرمانی شیطانی (بخوانید انسانی) سخنی گفت که در حوصله و امکان این نوشتار نمی‌گنجد.

برای درک بهتر مطلب، یادآوری آنچه در نتیجه افزایش توان فنی (بخوانید لجام‌گسیختگی) بشر از جنگ دوم جهانی با انفجارهای ناکازاکی و هیروشیما تاکنون رخ داده خالی از فایده نیست: خطرات و زیان‌های امکانات هسته‌ای، سلاح‌های شیمیایی و میکروبی، دست‌کاری ژنتیکی در محصولات زراعی و کاربرد وسیع آفت‌کش‌ها و آنتی‌بیوتیک‌ها و در نتیجه آسیب‌پذیر شدن انسان و زیست‌کره دیگر بر کسی پوشیده نیست. افزون بر آنکه بدانیم و نگارنده نمی‌داند چرا، قدرت سیاسی، نظامی و امنیتی در جهان جز در مقاطعی زودگذر و در محدوده‌های کوچکی از زیست‌کره همواره در دست یاران شیطان (بخوانید مافیای ثروت و قدرت) بوده. مافیایی که هیچ ابایی از سرزمین سوزانی، انتقال میکروب‌ها، مواد مخدر، سموم و آفت‌ها به سرزمین‌های دشمن و ایجاد قطعی، مرگ‌ومیر به‌ظاهر طبیعی ندارد.

مافیای ثروت و قدرت هم‌اکنون در جهان بیدار می‌کند، چه برسد به چند دهه دیگر که پیش‌بینی شده انقلاب دیجیتال با ورود به مرحله «ترانسسانی» (تراریختگی انسانی) وارد مراحل خطرناکی می‌شود.

**توان افزایشی یا تراریختگی؟**  
تردیدی نیست که پیشرفت‌های علمی و فنی تاکنون در چهار عرصه دستاوردهای بسیاری برای جوامع انسانی در برداشته که به آن «افزایش یافتگی»<sup>۱</sup> (توان‌افزایی) می‌گویند: این چهار عرصه عبارت است از: ۱- ژنتیک؛ ۲- زیست‌شناسی مولکولی؛ ۳- فناوری نانو و پلاسما؛ و ۴- هوش مصنوعی.

اما داستان ترا (ریختگی) انسانی چیز دیگری است. تا جایی که حتی فرانسس فوکویاما این هوادار سرسخت لیبرال دموکراسی می‌گوید: «ترانسسانی» خطرناک‌ترین رویداد در تاریخ بشریت است. چرا؟

برای اینکه «توان‌افزایی» با «تراریختگی» تفاوت اساسی و ماهوی دارد. چشم‌انداز تحقق تصاویر وحشت‌آور و شنیع (دست‌کاری‌شدگی انسانی) در فیلم‌های علمی-

تخیلی هالیوودی کم و بیش در حال نزدیک شدن است. گرچه فناوری‌های انسان مصنوعی در حال حاضر از مرحله تجربی نادر و مشکل آزمایشگاهی فراتر رفته و قریب‌الوقوع نیست، با این حال وقوع آن در میان‌مدت جدی و واقعی است. به‌عنوان نمونه فناوری‌های ریزپرداز می‌تواند در مغز شما کار گذاشته شود تا شما همیشه آدمی راضی و مطیع باشید. یا برخلاف، دذمنش و سستی‌جو: خطرات کمی و کیفی پیشرفت‌ها نه در ابزار و آلات جبرانی اجتناب‌ناپذیر و مهندسی پزشکی، بلکه در دست‌کاری اخلاقی و طبیعی آدمیزاد است. در این که تمامیت جسم و روح ما مستعد پذیرش و قادر به مهار کردن عوارض توسعه و تسلط آدم‌هایی مصنوعی، انسان‌نما و دست‌کاری در «دی‌ان‌ای» هایمان نیست، در واقع نمی‌دانم سوداگران در آزمایشگاه‌های در بسته خود چه خوابی برای توده‌ها دیده‌اند. تاکنون خطرات و عواقب نگاه ابزاری به طبیعت را شناخته‌ایم، اما تازه آغاز راه پرخطر سطره عقلانیت ابزاری بر همه‌چیز از جمله بر انسان به‌مثابه «گاو شیرده» است.

در واقع خطر عبارت است از تسلط آدم‌نماها<sup>۲</sup> بر آدم‌های واقعی. مثال ساده، عوامانه، بسیار کاهش یافته و مکانیکی آن اتمبیلی با موتور بی‌قدرت جت هواپیماها و سیستم کنترلی و ترمز ایمنی یک ماشین معمولی است. نمونه تخیلی ساده دیگر داستان انسان مصنوعی آزمایشگاهی «مری شلی» نویسنده داستان تخیلی «دکتر فرانکنشتاین» در دوست سال پیش از این است. غول آهنینی که درخواست‌هایش از خالقش ابتدا ناچیز بود ولی به‌تدریج هرچه خواست به‌دست آورد. بالاخره همسر خواست که دیگر برای دکتر فرانکنشتاین مقدر نبود. داستان عبارت است از فرار خالق (دکتر فرانکنشتاین) به دورترین و غیرمسکونی‌ترین جاهای زیست‌کره در قطب شمال یا جنوب برای رهایی از دست این آدم آهنین مخوف که هیچ چیز و هیچ نیرویی جلودار او نبود.

به‌راستی داستان‌های تخیلی ژول‌ورن و مری شلی پس از ده‌ها و بلکه بعضاً پس از سده‌ها کم‌وبیش در کلیات به حقیقت پیوسته است، نباید فیلم‌ها و داستان‌های تخیلی کنونی را دست‌کم گرفت. یادم می‌آید جمله‌ای از رومن رولان به این مضمون که «خوش‌خیال که عین حقیقت است».

خیلی راه دور نرویم. با وجود آن که پیشرفت‌های دو سده اخیر فاصله بسیار زیادی با آنچه در راه است دارد، هم‌اکنون جنبه‌های خفیه تسلط ماشین بر جسم و جان و حیثیت و موقعیت انسانی در همه‌چیز از ضعف اندام‌ها تا اخلاق و آسیب‌های فردی و اجتماعی زندگی ماشینی، به‌تدریج و قدم‌به‌قدم بدون آن که انسان‌ها طی یک نسل به صرافت آنچه در حال رخ دادن است بیفتند به آستانه بازگشت‌ناپذیری رسیده است. مسخ تدریجی در حال وقوع است. بنا بر نظریه‌های ماتریالیستی اصالت شرایط مادی زیست، انسان ابزار و ابزار انسان را

می‌سازد؛ و بیش از این، ابزار سوار بر انسان شده و بر او شلاق می‌زند. همچنان که آدم‌ماشینی مری شلی، دکتر فرانکنشتاین را همه‌جا تعقیب می‌کرد.

این است پیچیده‌ترین داستان فریب شیطانی: فریب از خود. فریب پندار خدا شدن، نامیرا شدن، قدرت شدن، نارضایتی از حیثیت طبیعی و انسانی خود. هواداران رویکرد «ترانسسانی» البته می‌توانند به همه این‌ها که من یا شما بد می‌دانیم فخر بفرروشند. همان‌گونه که کارگران و سرمایه‌داران صنایع زغال‌سنگ امریکا به رهبری تئوکان‌ها و جناب ترامپ می‌توانند واقیعتاً زیست‌محیطی را نادیده بگیرند و با راه‌اندازی مجدد صنایع آلاینده محیط بگویند این‌ها همه خیالات خام چپ‌گرایانه و روشنفکرانه‌ای بیش نیست. باشد... بچرخ تا بچرخیم. «مَکروا وَمَکَرُ اللّٰهُ وَاللّٰهُ خَبِيرُ الْمَاکِرِینَ».

این اولین بار نیست که شیطان بر گرده انسان شلاق می‌زند. از دید اندیشمندان سه مرحله انقلاب ساختاری تمدنی را برشمردم. با این حال ابداع‌ها و اختراعات زیاد دیگری نیز بوده که زندگی بشر را دگرگون کرده. از جمله اکتشاف آتش و چرخ ارابه که نقش زیادی در پیشبرد تمدن‌ها داشته؛ و نیز پول کاغذی و اکنون پول مجازی: بیت‌کوین و ده‌ها پول دیجیتالی دیگر. فی‌الجمله داستان تمام این ابداع‌ها و اکتشافات همان داستان خدا و شیطان است. اهلی بودن یا سرکشی کردن. داستان همان نافرمانی اولیه و راه خود را رفتن. اشکال کار از نفس ابداع‌ها نیست. از چیز دیگری در انسان است. از پرستش بتان خودساخته که نماد فزون‌خواهی اوست تا امروز که پول کاغذی جای تمامی بت‌های کهن را گرفته و انسان با این کاغذ بی‌ارزش پرارزش، خود را آتش می‌زند. شکسیر در وصف این بت جدید چنین می‌گوید:

**زر! زر ناب، درخشان پر بها! نه خدای آسمان، من دل‌داده خودباخته‌ای نیستم... اندک‌مایه‌ای از این زر می‌تواند سیاه را سفید کند، زشت را زیبا، ناحق را حق، فرومایه را شریف، پیر را جوان، بزدل را دلاور...**

**این زر که کاهنان و خادمان را از محراب‌تان دور می‌کند، بالش محضران را از زیر سرشان بیرون می‌کشد. این پرده زردرنگ براق، سوکندها را تضحیمین و آن‌ها را باطل می‌کند، لعنت‌شدگان را می‌آموزد و رنگ‌پریده‌جذامی را پرستش می‌کند، دزدان را بر تخت می‌نشاند و عنوان می‌دهد، حمد و سپاس نصیب جایگاه مسندنشینان می‌کند. اوست که بیوه‌زنان را با چشم‌گریبان به حجله می‌برد. سنگ محک تمامی قلب‌ها، آشوبگر بشریت، برای اینکه برده‌توشوند انسان‌ها، با نیروی خود آن‌ها را در منازعات ویرانگر درمی‌افکنی تا وحشی‌ها و حیوانات مالک الرقاب جهان باشد.**

جان کلام این است که این انسان رانده‌شده به هر چیز می‌آویزد برای جبران ناکامی‌ها و نداشتن‌هایش. برای گریز از مرگ هر روز به تخته‌پاره‌ای بند می‌کند خود را؛ و اکنون تخته‌پاره «تابشیرت» جایگزین همه بتان کهن و امامان و پیشوایان و هادیان و رهبران و خدای

**داستان تراریختگی انسانی چیز دیگری است. تا جایی که حتی فرانسس فوکویاما این هوادار سرسخت لیبرال دموکراسی می‌گوید: «ترانسسانی» خطرناک‌ترین رویداد در تاریخ بشریت است**

واحد انسان ساخت شده است. در اینجاست که سخن دهریون از جمله مارکس در باب «خدای مخلوق بشر» معنی می‌یابد. انسان زیاده‌خواه نیازمند خدایی است که همه چیزها را در اختیار او قرار دهد. همان کاری که شیطان با انسان کرد. در این حال می‌توان جرئت کرد و به خود اجازه داد تا بگوییم: در هر حال این انسان است که خدای خویشتر است و سرنوشت خود را رقم می‌زند. اگر با خدای طبیعت از در آشتی درآمد و اگر رشته اتصال خدایی خود به زمین و کائنات را نبرید، نیک‌فرجام است. تراشیریت می‌خواهد این اتصال را ببرد.

این همه فقط گزارشی بود برای هم‌وطنانم برای آشنایی با بحث‌های داغ امروز در محافل روشنفکری غربی؛ اما این مباحث چه ارتباطی با جسم و روح دارد. مخالفت‌ها با نظریات و پروژه‌های «ترانسان» که با یک نشان به علاوه (+) یعنی انسان بیشتر (انسان+) یا بیش از انسان یا انسان افزایش یافته نشان داده می‌شود به‌طور عمده عبارت است از:

دلایلی که نشان می‌دهد انسان طبیعی ذاتاً خیلی «بیشتر» از آن چیزی است که آن‌ها می‌خواهند. آن چیزهایی که طرفداران «بیش انسانی» ضعف انسان تلقی می‌کنند اتفاقاً قدرت انسان است، همچون آسیب‌پذیری و حساسیت. هوش مصنوعی و انسان تراریخته به هیچ وجه توانایی‌های انسانی را در موارد زیر نخواهد داشت:

۱. خودترمیمی؛

۲. خودافزایی؛

۳. ارتباط ارگانیک (جاندار و حیاتی) با محیط و تاریخ و سرزمین؛

۴. شکل‌گیری و رشد تدریجی؛

۵. یگانگی جزء و کل؛

۶. همبستگی با پیشینیان و هم‌نوع (احساسات و آلام مشترک)؛

۷. حیثیت و موجودیت فرهنگی و تاریخی؛

۸. انسان با تمام اندامش و گذشته و آینده‌اش فکر می‌کند؛ به عبارت دیگر جسم شریک در اندیشه است؛

۹. یگانگی جسم و روح که در زبان و ادبیات فارسی واژه «جان» و جاننداری گویای آن است؛

۱۰. همبستگی فاعل شناسا (انسان-سوژه) و موضوع شناسایی (محیط-ابژه) در انسان؛

۱۱. آینده‌نگری نامتعیین؛

۱۲. پیش‌بینی ناشدگی؛

۱۳. اختیار.

در این میان نظریات میشل بن‌سایق جایگاه ویژه‌ای دارد. او یک دهری و در عین حال وحدت‌جویی از نوع اسپینوزایی است و مخالفت‌هایش با طرح‌های ترانسانی مبتنی بر یگانگی روح و جسم و یگانگی انسان و طبیعت است. یگانگی ایده و ماده. در نظریه او دوگانه ایده و ماده (ایده‌الیسم-ماتریالیسم) اساساً

جایگاهی ندارد. تأثیر این نظریه در فهرست چهارگانه بالا آشکارا دیده می‌شود.

\* این مقاله در ادامه مطلبی با عنوان «برزخ»، از حمید نوحی است که در شماره ۱۱۴ چشم‌انداز ایران آمده است. ■

### پی‌نوشت:

۱. Hi technology

۲. نوحی، حمید، «تأملات در هنر و معماری»، حرکت اعوجاجی در تاریخ معماری معاصر ایران، انتشارات گنج هنر و کتاب‌فروشی پرهام، تهران.

۳. سیانتیسیسم (Scienticism).

۴. Transhumanisme.

۵. اصطلاح «جهان ضعیف» را تا پیدا شدن واژه بهتری جایگزین جهان دوم و سوم و توسعه‌نیافته و... کرده‌ام.

۶. مبارزه مقاومت و زندگی، گام نو، تهران ۱۳۸۱؛ مقاومت آفرینش است، نشر چشمه، تهران، ۱۳۸۴؛ گسست‌های اندوه‌بار، نشر صمدیه، تهران، ۱۳۸۸.

۷. Anthropologie.

۸. منشأ آگاهی در فروپاشی ذهن دو جایگاهی، Julian Jaynes / خسرو پارسا و دیگران، نشر آگه.

۹. بی‌سرزمین شدن De teriolisation.

۱۰. افزایش‌یافتگی را آگاهانه برابر نهاد augmentation انتخاب کرده‌ام. می‌دانم روان و زیبا نیست ولی اگر توجه شود که انتخاب این واژه در زبان فرانسه که از auge معنی آخور، آبخور و ظرف ملاط می‌آید بی‌حکمت نیست، آن‌وقت در برگردان فارسی طبعاً باید عطف توجه به افزایش توان فیزیکی باشد.

۱۱. Nanorobots.